

جهت‌گیری‌های کلان در سیاست خارجی دولت‌های رانتیر در ایران

غلامعلی زوارزاده*

صادق زینالی** هادی تاجیک*** مظاهر کروژده****

چکیده

در نظریه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دولت رانتیر به دولتی اطلاق می‌شود که تمام یا بخش اعظم درآمدهای خود را از طریق منابع خارجی، فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک از بیگانگان بدست می‌آورد. فرض اصلی ما در نگارش مقاله حاضر این بود که چنین دولت‌هایی همانطور که دارای سیاست داخلی ویژه‌ای هستند احتمالاتی بایست دارای نوع خاصی از سیاست خارجی باشند. بر همین اساس ایران را به عنوان نمونه از سال ۱۳۵۷ تاکنون به عنوان مورد تجربی برگزیدیم و تمرکز خود را بر روی نفت به عنوان مهم‌ترین کالای رانتی آن قرار دادیم و با این سوال کار خود را آغاز کردیم که درآمدهای حاصل از رانت نفت چه تاثیری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است؟ در پاسخ به این سؤال با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی با بررسی داده‌ها موجود به این امر دست یافتیم که درآمدهای رانتی حاصل از نفت عامل اصلی بین‌المللی‌گرایی و آرمان‌گرایی در سیاست خارجی ایران بوده و آن را از انزواگرایی، اقتصادگرایی و واقع‌گرایی دور کرده است. **کلیدواژه‌ها:** دولت رانتیر، بین‌المللی‌گرایی و آرمان‌گرایی، انزواگرایی، اقتصادگرایی و واقع‌گرایی

* عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین(ع) (نویسنده مسئول) aliphd89@yahoo.com
** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی zeinali1978@gmail.com
*** استادیار دانشگاه جامع امام حسین(ع) int.1358@yahoo.com
**** کارشناس ارشد علوم سیاسی korouzhdeh@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۳

۱. مقدمه

رانت و دولت رانتیر (Rentier State) از جمله موضوعات جالب توجه در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی بوده است. پژوهشگران مشهوری مانند تدا اسکاچپل، حسین مهدوی و لوسیانی و بیلای تمرکز خود را بر این موضوع نهاده‌اند. به‌علاوه پژوهش‌گران متعددی هم در داخل کشور این موضوع را از زوایای گوناگون نگریسته‌اند. عده‌ای آن را موضوعی می‌دانند که می‌بایست در حوزه اقتصاد سیاسی مورد مطالعه قرار گیرد (مهرآرا و ابریشمی و زمان‌زاده نصرآبادی، ۱۳۸۹: ۲۱۱-۲۱۰) و عده‌ای هم آن را مبحثی تلقی می‌کنند که باید ذیل عنوان مفهوم توسعه (Development) و توسعه یافتگی مورد بررسی قرار گیرد و عده‌ای تأثیر آن بر جامعه را مد نظر دارند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۱-۴۰). اما در مجموع اکثر قریب به اتفاق این اندشمندان و پژوهشگران بر سر تعریف رانت و رانتیرسم (Rentierism) و دولت رانتیر اختلاف نظر چندانی با یکدیگر ندارند. به طور کلی، رانت به درآمدهایی گفته می‌شود که یک دولت از منابع خارجی معینی یا فروش منابع زیرزمینی و دریافت کمک از بیگانگان به دست می‌آورد. بدین ترتیب هرگونه درآمد با‌آورده‌ای که حاصل کار و تلاش تولیدی نباشد، تحت عنوان رانت نامگذاری می‌شود (مشتاق، ۱۳۸۳: ۸۶). عده‌ای از پژوهشگران برآنند که اگرچه ماهیت رانت و دولت رانتیر غالباً به صادرکنندگان نفت مربوط می‌شود، اما ممکن است منابع رانت دیگری با اثرات مشابه نیز موجود باشد. در واقع، این امر به کنترل یک دولت بر دارایی‌های استراتژیک و درآمدزایی از طریق دیگر دولت‌ها بستگی دارد. برای نمونه، دولت‌هایی که واجد دارایی‌های لجستیکی دارای اهمیت نظیر کنترل بر کانال سوئز هستند؛ دولت‌هایی که واجد مواد معدنی دیگر نظیر الماس (مثلاً در آفریقا) هستند؛ یا دولت‌هایی که در قلمرو آن‌ها تولید و تجارت مواد مخدر صورت می‌گیرد (برای مثال افغانستان)، از چنین امکانی برخوردار هستند. با این وجود، چنین فعالیت‌هایی همیشه تحت کنترل دولت نیست و در این صورت، اثر سیاسی آن متفاوت خواهد بود. برای نمونه، تولید ناس در یمن توسط دولت کنترل نمی‌شود؛ تولید تریاک در افغانستان پشتوانه مالی گروه تروریستی طالبان است؛ و یا کارت‌ل مواد مخدر در کلمبیا در مقابل دولت قرار دارد (Schwarz, 2004: 6-10).

در این مقاله تمرکز عمده بر درآمدهای نفتی به‌عنوان مهمترین منبع رانت، دست کم در ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، قرار گرفته است. به عبارتی، نفت علاوه

بر تولید انرژی منبع عمده‌ای برای تولید درآمد و ثروت در کشورهای نفت‌خیزی همچون ایران به حساب می‌آید و افزایش و کاهش قیمت آن در این افزایش و کاهش درآمد ملی نقش اساسی را دارا می‌باشد. در کل عنصر نفت در تاریخ یکصد سال اخیر ایران نقشی چنان ژرف و گسترده ایفا کرده که کمتر حوزه‌ای از تاریخ سده معاصر کشور را بدون آن می‌توان بررسی و ارزیابی کرد. اما آنچه از منظر این مقاله و رشته روابط بین‌الملل راجع به نفت حائز اهمیت است تاثیراتی است که رانت می‌تواند بر عرصه سیاست‌گذاری خارجی و جهت‌گیری‌های یک دولت رانتیر بگذارد. این امر نیز مانند تاثیراتی که رانت بر عرصه سیاست داخلی یک کشور می‌گذارد تا حدی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است.

مک کولریک (Mack Kolrich) در پژوهشی که بر روی دولتهای رانتیر منطقه امریکای جنوبی انجام داده است به این نتیجه رسیده است که ارتباط معناداری میان افزایش قیمت نفت و پیگیری سیاستهای ملی گرایانه توسط این دولتها وجود دارد. وی در پژوهش خود نشان می‌دهد که چگونه صعود و نزول قیمت کالاهایی که از فروش آنها رانت حاصل می‌شود دقیقاً زمان بندی کنشهای ملی گرایانه دولتهای امریکای لاتین را تحت تأثیر قرار داده، و با کمی تسامح، تعیین می‌کند (Kolrich, 2010: 1-6).

برخی از پژوهشگران معتقدند که به طور کلی در دوره پس از جنگ جهانی دوم، پیوند نفت و سیاست خارجی کشورهای مختلف را می‌توان در دو عرصه متفاوت تشریح کرد. از یک سو، کشورهای عمده واردکننده نفت، تدابیری را برای تضمین دسترسی مطمئن و ارزان در پیش گرفتند و از سوی دیگر کشورهای عمده تولید و صادرکننده نفت تلاش کردند درآمد خود را از محل فروش مهمترین کالای صادراتی‌شان افزایش دهند. بدین ترتیب پیوندها و روابط ویژه ای میان کشورهای صادرکننده و مصرف کننده با محوریت نفت پدید آمد که به شدت خصلتی سیاسی و استراتژیک داشت. کشورهای عمده صادرکننده نفت سازمان اوپک را تشکیل دادند و حرکت دسته جمعی را برای حفاظت از منافع‌شان در پیش گرفتند. محور این حرکت دسته تلاش برای کنترل عرضه و تعیین قیمت مطلوب در بازار نفت بود (میرترابی، ۱۳۹۱: ۳-۴).

همانطور که ذکر شد، رانتیر بودن یک دولت می‌تواند بخش عمده جهت‌گیری سیاست خارجی دولت را تعیین کند. در این مقاله آنچه که ما به عنوان جهت‌گیری سیاست خارجی به‌عنوان متغیر وابسته در نظر داریم دوگانه‌هایی است که رابطه مستقیم با قدرت یک کشور به لحاظ اقتصادی دارند، یعنی بین‌المللی‌گرایی (Internationalism) / انزواگرایی (Isolationism)، آرمان‌گرایی (Idealism) / واقع‌گرایی (Realism)، اقتصادگرایی (Economism) / نظامی‌گری (Militarism). به سخن دیگر، در این نوشته ما در صددیم بفهمیم که جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در طول دوره مورد بررسی به سمت کدام یک از این دوگانه‌ها و یا ترکیبی از آن‌ها بیشتر سوق داشته است. به این منظور ابتدا مفهوم دولت رانتیر را و سپس مفاهیم دوگانه مذکور را به صورت جامع و مانع تعریف کرده و شفاف می‌سازیم. در قدم بعد سعی شده است تا با مطالعه منابع ترجیحاً دست اول دولتهای حاکم بر ایران را از بعد از انقلاب اسلامی تاکنون مورد بررسی قرار داده و طرحی کلی از جهت‌گیریهای سیاست خارجی آنها با تمرکز بر دوگانه‌های مذکور در اندازیم و طی یک بررسی تحلیلی امکان وجود یا عدم رابطه معنادار و همبستگی میان درآمدهای نفتی ایران را با جهت‌گیریهای مذکور نشان خواهیم داد.

۲. چارچوب نظری؛ دولت رانتیر و الگوهای دوگانه سیاست خارجی

مفهوم «دولت رانتیر» نخستین بار در مقاله حسین مهدوی (۱۹۷۰) که در کتابی با عنوان مطالعاتی در تاریخ اقتصادی خاورمیانه: از خیزش اسلام تا زمان حاضر^۱، به ویراستاری ام. ای. کوک چاپ شد، به کار رفت. از نظر مهدوی دولت رانتیر به «کشورهایی که مقدار قابل توجهی رانت خارجی را بر مبنایی منظم دریافت می‌کنند» اطلاق می‌شود. بعد از وی جیاکومو لوسیانی (Giacomo Luciani) و حازم بیلای (Hazem Beblawi) نیز تعریفی از این گونه دولت‌ها ارائه دادند که می‌توان گفت به عنوان تعریفی معیار مورد استفاده دیگر پژوهشگران نیز قرار گرفت. از نظر این دو، ویژگی‌های عمده دولت رانتیر عبارتند از:

۱. ۴۲ درصد یا بیشتر از کل درآمد دولت از رانت خارجی تامین شود.
۲. رانت هیچگونه ارتباطی با فرایندهای تولیدی در اقتصاد داخلی کشور نداشته باشد.

۳. در یک دولت رانتیر فقط درصد کمی از نیروی کار درگیر تولید رانت می‌باشد و اکثریت جامعه دریافت‌کننده یا توزیع‌کننده رانت هستند.

۴. دولت، دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی است و نقش اساسی در هزینه نمودن آن ایفا می‌نماید.

به اعتقاد لوسیانی و بیلایوی دولت‌هایی که دارای ویژگی‌های اقتصادی فوق هستند، شیوه خاصی در سیاست و حکومت نیز دارند که از آن با عنوان "رانتیرسم" (Rentierism) یاد می‌شود و دارای دو مشخصه عمده است: نخست، اینکه رانت توسط نخبگان حاکم کنترل می‌شود و دوم اینکه این نخبگان از رانت دریافتی برای جلب همکاری و کنترل جامعه و در نتیجه حفظ ثبات سیاسی دولت استفاده می‌کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۷). البته لازم به ذکر است که معیارهای دیگری هم از سوی برخی کارشناسان برای شناسایی دولت رانتیر مطرح شده است. بر این اساس دولتی که دست کم ۴۰ درصد از ارزش صادراتش و یا ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی‌اش از محل فروش منابع طبیعی تأمین شود، دولت رانتیر خوانده می‌شود. بانک جهانی بنا به تعریف خود اقتصاد این گونه کشورها را "اقتصاد معدنی" نامیده است (میرترابی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

سیاست خارجی عبارت است از یک استراتژی یا یک سلسله اعمال از پیش طراحی شده توسط تصمیم‌گیران حکومتی که مقصود آن دستیابی به اهدافی معین، در چارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی است (Plano & Olton, 1988: 6). در جهان دولت‌ها این استراتژی‌ها نمی‌توانند بیش از حد متغیر و گذرا باشد و اغلب نزدیک به همه آن‌ها در سیاست خارجی خود از الگوهای کلانی که اغلب بر اساس منابع داخلی تعیین شده‌اند پیروی می‌کنند. این جهت‌گیریهای زیربنایی در شکل‌دهی به سیاست خارجی یک کشور، چارچوبی اساسی است که برای دستیابی به اهداف کلان آن از قبیل حفظ تمامیت ارضی، استقلال و منافع ملی طراحی می‌شود و اولویتها و استراتژی‌ها و تاکتیک‌های لازم آن کشور را برای مدت زمانی طولانی در عرصه سیاست‌گذاری بین‌المللی و در روابط با دیگر کشورها تعیین می‌کند. اینگونه جهت‌گیریها عموماً مانا و دارای تداوم هستند تا نقطه‌ای که اتفاق غیر منتظره‌ای مثل کودتا در فضای سیاسی یک کشور بروز کند یا اینکه دولتی که بر سر قدرت است جای خود را به دولتی دیگر حال از طریق انتخابات یا انقلاب یا اصلاحات بدهد که به لحاظ فکری و جهان‌بینی با دولت قبلی دارای زاویه و شاید در برخی موارد

دچار تعارض باشد. عموماً کشورهای که دارای دو حزب اصلی رقیب هستند چنین تغییراتی را در جهت‌گیری‌های اساسی‌شان تجربه می‌کنند. این چارچوب‌ها که می‌توانند برای زمانی طولانی مسیر سیاستگذاری را برای دستگاه تصمیم‌گیری مشخص ساخته و چراغ راهنمای کارگزاران این عرصه باشد گاهی در غالب انزوای طلبی و گاه در غالب برون‌گرایی رخ می‌نمایند؛ گاهی شکل‌گیری به اقتصاد به خود می‌گیرد مانند چین و گاه رنگ و بوی نظامی و امنیتی پیدا می‌کنند مانند کره شمالی. گاه جهانشمول و آرمانگرایانه می‌شوند و گاه با توجه به مقتضیات بین‌المللی و داخلی مصلحت‌گرا و واقع‌گرایانه. گاهی کشورهای طی تصمیماتی بلند مدت بی‌طرفی اتخاذ می‌کنند و گاهی طی همین گونه تصمیمات خود را در ائتلافها و اتحادهای گوناگون درگیر ساخته و شریک می‌کنند. گاهی هم کشوری تلفیقی از این رویکردهای کلان را ایجاد کرده و مسیر خود را پی می‌گیرد. مثلاً، سیاستهای اقتصادی بین‌المللی یا داخلی، جهت‌گیری نظامی انزوای طلبانه مانند کره شمالی و سیاست‌هایی از این دست. در ادامه سعی بر آن است تا با استفاده از مثالهایی از کشورهای مختلف منظور خود را از جهت‌گیری‌های اساسی و چارچوبهای کلی سیاست خارجی و بویژه دوگانه‌های مورد نظر خود روشن سازیم.

۱-۲. انزوای‌گرایی (درون‌گرایی) و بین‌المللی‌گرایی (برون‌گرایی)
ایالات متحده آمریکا برجسته‌ترین کشوری است که می‌توان نوسانات میان این دو جهت‌گیری کلان را در عرصه سیاست خارجی آن شاهد بود. این چرخش‌های اساسی در جدول زیر به خوبی نشان داده شده است.

درون‌گرایی (انزواجویی)	برون‌گرایی (بین‌المللی‌گرایی)
۱۷۷۶ - ۱۷۹۸	۱۸۲۴ - ۱۷۹۸
۱۸۲۴ - ۱۸۴۴	۱۸۷۱ - ۱۸۴۴
۱۸۷۱ - ۱۸۹۱	۱۸۹۱ - ۱۹۱۹
۱۹۱۹ - ۱۹۴۰	۱۹۶۶ - ۱۹۴۰
۱۹۶۷ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۶

جدول یک- برگرفته از کگلی و ویتکف، ۱۳۸۸: ۷-۶۴

قصد ما از اینکه آمریکا را برای معرفی این دو مفهوم انتخاب کردیم این است که به اعتقاد ما گرایشات برون‌گرا و درون‌گرای آن را به عنوان یک ابرقدرت می‌توان به مثابه نمونه ایده‌آل (Ideal Type) این مفاهیم در نظر گرفت. از آنجا که ذکر وقایع تاریخی آمریکا که نشان‌گر این گرایش‌ها در دوره‌های مختلف بوده است در این نوشته نمی‌گنجد، تنها به ذکر شاخصه‌های رفتاری کنشهای این کشور که می‌توانند این مفاهیم را نمایندگی کنند بسنده می‌کنیم.

در تمام دوره‌هایی که آمریکا راه انزوا را پیشه کرده بود سرمشق دولتمردان این کشور این جملات توماس پین (Tomas pain) بود که "چرا آمریکا باید وارد تمام جنگهای دیگران شود، بدون اینکه از خود این سؤال را پرسد که آیا این اقدام صحیح است یا غلط، یا چنین دخالتی را می‌خواهد یا نه؟" یا "منافع واقعی آمریکا در این است که خود را از منازعات اروپا برکنار دارد، و این امر با پیوندش به بریتانیا هرگز تحقق نخواهد یافت." توماس جفرسون نیز با گرایشی انزواطلبانه بر آن بود که یک نیروی دریای کوچک می‌تواند وسیله ای برای نیل به برخی اهداف آمریکا باشد و "تأمین یک نیروی دریایی عظیم تلف ساختن احمقانه و شریانه انرژی هموطنان خواهد بود." از این جملات و بسیاری دیگر از بیانات رهبران انزواطلب این کشور برمی‌آید که انزواجویی و درون‌گرایی مستلزمات خاصی دارد که آن را مستحق این عنوان می‌سازد؛ بهره بردن از نیروی نظامی کوچک و ابزار و ادوات جنگی نه‌چندان زیاد و سنگین، دغدغه افراطی وطن، رهایی از مسئولیت‌های سنگینی که فعالیتهای بین‌المللی با خود به همراه می‌آورد و تفاسیری درونی از مبانی اندیشه‌ای نظام می‌تواند شاخصه‌هایی برجسته برای انزواطلبی باشد (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۸: ۶۹).

اما مانند انزواطلبان، در دوره‌های مختلفی هم بین‌المللی‌گرایان صاحب قدرت بودند. شاید اساس حرف آن‌ها را بتوان از این جمله دین راسک وزیر امور خارجه وقت آمریکا دریافت که: "سایر ملتها منافع دارند و ایالات متحده مسئولیتهایی دارد." (Levin, 2011: 30). ترومن در سال ۱۹۴۷ دکترینی بیان داشت با این ترتیب: "ملتهای جهان به منظور آزادی هایشان چشم به حمایت ما دارند... اگر ما در رهبریمان کوتاهی کنیم، ممکن است صلح جهان را به خطر انداخته و یقیناً رفاه ملت خود را به خطر اندازیم." جان. اف. کندی نیز نقش رسالت‌گونه آمریکا را

اینگونه بیان کرد ملت ما توسط تاریخ مأموریت یافته که علت توفیق آزادی باشد.»
(Busby & Monten, 2008: 452-3).

در کل می‌توان گفت سنت بین‌المللی گرایان دربرگیرنده عملکردهای متنوعی، شامل نه فقط اعمال قدرت بلکه همچنین مداخله در امور سیاسی دیگران، نفوذ اقتصادی در بازارهای خارجی از طریق سرمایه‌گذاری و تجارت، حفظ حضور دیپلماتیک در سطوح بالا، حساسیت نسبت به تعهدات به شئون کشور و کوشش مصممانه جهت انتقال و استقرار ارزشها و نهادهای آمریکایی در خارج می‌باشد. این سنت در افراطی‌ترین حالت خود، آمریکا را یک جمهوری امپریال و به گفته جورج واشنگتن، یک "امپراتوری نورس" می‌ساخت. ایالات متحده رفتارش را بر این اساس منطقی استوار کرد که کشورش رسالتی ویژه در جهان دارد. سیاست‌گذاران خارجی آمریکا به نظر می‌رسید که در این باور خام اشتراک داشتند که افکار و آرمانهای آمریکایی می‌تواند و باید تمام مشکلات جهان را حل نماید و اینکه رسالت آنان این است که به طور فعالانه‌ای این آرمانها را در خارج ترویج کنند، مانند ترویج دموکراسی.

منظور ما از بیان این شاخص‌ها یافتن رفتارهایی مشابه در سیاست خارجی ج.ا.ا و مقایسه آنها با این شاخص‌ها است. اگرچه نمی‌توان ایران را با آمریکا به لحاظ وزن و اندازه بین‌المللی مقایسه کرد، اما به جرأت می‌توان گفت که این گرایش‌ها رنگ و بوی خاصی به سیاست خارجی می‌دهند که می‌توان آنها را به راحتی از دیگر گرایش‌ها و جهت‌گیریها متمایز ساخت. شاخصهایی مانند رسالت در ترویج افکار، متعهد شدن به دفاع از کشورهای هم‌عقیده، کمک مالی به آنها و موارد دیگر از جمله مواردیست که می‌توان در سیاست خارجی ایران آنها را جستجو نمود.

۲-۲. آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی

به سخن کلی ایده آلیسم یا آرمان‌گرایی واژه‌ای است که به هر ایده، هدف یا گرایشی اطلاق می‌شود که امری نشدنی و غیر عملی در نظر گرفته شود. برای مثال، در جهان امروز گرایش‌هایی با دغدغه خلع سلاح جهانی، انهدام همگانی سلاحهای اتمی، جایگزینی دیپلماسی پنهان با دیپلماسی آشکار، محول کردن امنیت بین‌المللی به سازمان ملل متحد، ایجاد اتحادیه آفریقایی همانند اتحادیه اروپا، از بین بردن فقر

و نابرابری در جهان، دفاع از مستضعفین جهان و ایده‌ها و اهداف اینچینی، گرایش‌هایی ایده‌آلیستیا آرمان‌گرایانه محسوب می‌شوند، زیرا از حیطة عمل خارج به نظر می‌رسند. مبانی چنین حکمی، یعنی آرمان‌گرایانه خواندن این گرایش‌ها، اغلب ضمنی هستند اما در کل میتوان آن را ناشی از خوانش بدبینانه از سرشت بشر در مقابل خوش‌بینانه و همچنین بهره‌گیری از احکام تاریخ مبنی بر اینکه دستیابی به یک صلح همگانی امکان‌ناپذیر و دست کم بسیار دشوار است و تغییری رادیکال را امور جهانی طلب می‌کند، دانست (Wilson, 2011: 332).

مفهومی که ما در این مقاله تحت عنوان آرمان‌گرایی به کار می‌بندیم بسیار متفاوت از مفهوم رایج آن، که با لیبرالیسم عجین است، در علم روابط بین‌الملل می‌باشد و به همین منظور از بیان ادبیات مربوط به آن خودداری می‌کنیم. نکته مهمی که به کار ما می‌آید رابطه‌ای است که آرمان‌گرایی می‌تواند با سیاست خارجی ایران داشته باشد. مهمترین فاکتور نزدیک به آرمان‌گرایی، که در سیاست خارجی ایران به ویژه بعد از انقلاب اسلامی دخیل است آرمان‌خواهی آن می‌باشد. سیاست خارجی آرمان‌گرا می‌تواند با یک سیاست خارجی به اصطلاح آرمان‌خواهی به ویژه در سطح تحلیل (نگرش سیستمی) و نیز در "بایدها" هم پوش شود. یک سیاست خارجی آرمان‌خواه عموماً (و البته نه همیشه) بسط محور بوده، بدین صورت که فراتر از قلمرو سرزمینی می‌اندیشد و مرزهای جغرافیایی را بی‌اعتبار می‌داند. یک سیاست خارجی آرمان‌خواه خود را به اصول اخلاقی مثل ارزشهای انسانی و یا صلح پایمند می‌داند و بایدهایی را حول آن ارزشها و اصول، دست کم در حیطة نظری، ایجاد می‌کند (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

در نقطه مقابل آرمان‌گرایی چه به لحاظ نظری در رشته روابط بین‌الملل و چه به لحاظ عملی در عرصه سیاست خارجی، واقع‌گرایی قرار دارد. برطبق چهار مفروض کلیدی واقع‌گرایی، یعنی دولت به مثابه مهمترین کنشگر عرصه بین‌المللی، بازیگری متحد و یکپارچه، کنشگری عقلانی و والا بودن امنیت و قدرت نظامی (Waltz, 2008: 12)، کشوری که به تنظیم و اجرای سیاست خارجی واقع‌گرایانه می‌پردازد، دارای این عناصر است: تصمیم‌گیران عقلایی، به دنبال ثروت و قدرت بودن در چارچوب منافع ملی، در نظر گرفتن سیاست جهانی به عنوان آن چیزی که هست، خارج دانستن سیاستهای اخلاقی و ارزشی را از حیز انتفاع و داشتن تعریفی عینی از قدرت، دولت، منافع ملی و سیاست (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

از آنجا که مبانی و اصول نظری این جریان فکری بر دانشجویان و مخاطبین این نوشته پوشیده نیست، از بیان آن‌ها اجتناب کرده و بحث خود را با این سؤال پیش می‌بریم که آیا می‌توان گفت یک سیاست خارجی هم می‌تواند واقع‌گرا باشد و هم آرمان‌خواه؟ می‌توان جواب این سؤال را اینگونه داد که از آنجایی که خود واقع‌گرایی هم حامل آموزه‌های هنجاری بوده و به دولتمردان توصیه می‌کند که چنین و چنان رفتار کنند، می‌توان آن را نوعی ایدئولوژی دانست (Cox 1981; Ashley 1984). به این دلیل که اگر تدوین و اجرای سیاست خارجی را نتیجه مجموعه باورها و اعتقادات تصمیم‌گیران حاکم بر یک کشور بدانیم، که چنین نیز هست، در این صورت حد فاصل بین ایدئولوژی و هرگونه رویکردی در سیاست خارجی تیره و تار می‌شود. به عبارت دیگر، در این صورت سیاست باصطلاح آرمان‌خواه، سیاستی واقع‌گرا محسوب می‌شود و سیاست واقع‌گرا آرمان‌خواه.

پس از روشن شدن این مطلب که می‌توان سیاست خارجی واقع‌گرا اما آرمان‌خواه داشت بهتر است به اصل مطلب پردازیم، یعنی اینکه چه شاخص‌هایی می‌تواند یک سیاست خارجی واقع‌گرا را نمایندگی کند. با مطالعه منابع موجود در این زمینه می‌توان گفت اگر یک دولت در صدد پیگیری سیاست‌های واقع‌گرایانه باشد می‌بایست به شرایط کنونی نظام بین‌الملل و امکانات و توانایی‌های خود توجه کامل داشته باشد، نظم کنونی را بپذیرد و برای زیست در این نظام آنارشیک یا دست‌به‌موازنه قوا بزند یا از طریق عضو شدن و تشکیلات‌های مختلف سیاست‌دنباله‌روی (Bandwagoning) را در پیش گیرد (Walt 2000). یکی از مظاهر اصلی این جهت‌گیری اهمیت بسیار قائل شدن برای توانایی‌های سخت‌افزاری و نظامی است. کسب پرستیژ نیز می‌تواند از دیگر ویژگی‌های این رویکرد در عرصه سیاست‌گذاری خارجی باشد.

۲-۳. نظامی‌گرایی و اقتصادگرایی

گمان می‌کنم نیازی چندانی به توضیح این نباشد که نظامی‌گری را با چه شاخص‌ها و رفتارهایی می‌توان مشخص کرد اما در کل می‌توان گفت برای یک کشور به منظور اتخاذ رویکردهای نظامی مواردی از قبیل عضویت در اتحادیه‌های استراتژیک، مانورهای نظامی پی‌درپی، افزایش میزان کمی و کیفی تسلیحات و درجات

بالتر تلاش برای کسب سلاحهای غیر متعارف، سخنرانی های مبتنی بر به رخ کشیدن نیروی نظامی و استراتژیک و سیاستهایی از این دست نیاز است. توجه به امور اقتصادی مسئله‌ای است که اغلب کشورها برای بقا در نظام بین-الملل تا حدی بر آن استوار هستند، اما گاهی این اتکا به اقتصاد از حالت امری بدیهی خارج شده و جنبه کاملاً حیاتی برای یک کشور پیدا می‌کند تا حدی که موفقیت و شکست بقیه سیاست‌ها به نحوی به پیروزی یا شکست در عرصه اقتصادی آن‌ها بستگی دارد. بهترین مثال در این جا کشور چین است، زیرا تمام دغدغه خود را بر محور رشد اقتصادی گذاشته و از آن طریق در حال تأمین نیازهای امنیتی و سیاسی خود در عرصه‌های داخلی و بین الملل است. برای اتخاذ سیاستهای اقتصادی کارآمد در در دنیای امروز که کانونهای قدرت و ثروت متعددی وجود دارند که در تعامل با یکدیگر هستند، لازم است که از الگوهای کشورهای «موفق» در این زمینه یا دست کم آنهایی که تجربه زیادی در قدم گذاشتن در این مسیر دارند، استفاده کرد. شاید امروزه جذب مدیریت، تجربه و سرمایه‌های خارجی، انتقال تکنولوژی، صدور خدمات و گسترش تجارت خارجی از اولویت بالایی در پیگیری سیاست های کلان اقتصادی داشته باشد، بویژه در ایران که مزیت‌های خاص خود را در بخش انرژی مانند نفت و گاز داراست، برخوردار باشد، اما در هر حال نمی‌توان از تجربیات کشوری مانند چین که امروز "کارخانه دنیا" لقب گرفته است غافل بود. از نگاه ما اگر قرار است کشوری مانند چین برچسب اقتصادگرا به خود بگیرد باید در مواردی چون شناخت همه جانبه و دقیق تحولات اقتصادی دنیا و بهره‌گیری مناسب و بهنگام از امکانات جهانی و اقتصاد بین‌المللی، مدیریت هوشمند و ساختار یافته حزبی و توانایی‌های ارتباطاتی، سرمایه‌ای و اطلاعاتی، واقعگرایانه دیدن مسائل، دیپلماسی اقتصادی قوی و استفاده از هموطنان ماوراء بحر پیشگام باشد.

سال	درآمد	GDP از %	سال	درآمد	GDP از %
۱۳۵۷	۱۰۱۳.۲	۴۱.۱۰۳۶	۱۳۷۵	۳۸۱۵۳	۲۱.۶۷۳۶
۱۳۵۸	۱۲۱۹.۷	۳۱.۲۱۷۹۶	۱۳۷۶	۳۶۴۴۶.۷	۱۳.۵۷۶۹۶
۱۳۵۹	۸۸۸.۸	۱۸.۱۹۴۶	۱۳۷۷	۲۲۵۳۰	۱۸.۵۶۳۷۴
۱۳۶۰	۱۰۵۶.۴	۲۱.۶۶۱۰۹	۱۳۷۸	۴۴۱۷۰.۴	۳۴.۴۱۴۹۹
۱۳۶۱	۱۶۸۹.۵	۱۶.۲۹۱۳۱	۱۳۷۹	۵۹۴۴۸.۵	۳۳.۸۹۳۰۶
۱۳۶۲	۱۷۷۹.۴	۱۳.۳۴۰۳۸	۱۳۸۰	۷۱۹۵۷.۱	۳۳.۷۴۲۴۵
۱۳۶۳	۱۴۰۷.۷	۱۱.۳۷۹۳۳	۱۳۸۱	۱۰۳۶۳.۴	۳۶.۴۶۸۶۴
۱۳۶۴	۱۲۰۸.۶	۳.۷۷۱۳۵۷	۱۳۸۲	۱۳۸۱۵۳.۹	۲۹.۷۴۱۶۴
۱۳۶۵	۴۳۴.۷	۱۰.۰۹۹۴۱	۱۳۸۳	۱۵۰۴۱۳.۳	۳۸.۳۶۱۱۳
۱۳۶۶	۸۵۳.۲	۹.۴۴۹۲۴	۱۳۸۴	۱۸۶۳۴.۴	۴۰.۳۸۶۹۹
۱۳۶۷	۸۰۹.۳	۱۴.۰۰۹۸۲	۱۳۸۵	۱۸۱۸۸۱.۲	۳۴.۹۹۲۵۱
۱۳۶۸	۱۵۱۵.۱	۲۰.۵۴۸۸۵	۱۳۸۶	۱۷۳۵۱۹.۱	۳۷.۸۹۳۲
۱۳۶۹	۳۳۷۵.۱	۲۵.۷۸۴۷۵	۱۳۸۷	۲۱۵۶۵۰.۳	۲۱.۴۱۱۰۵
۱۳۷۰	۳۵۴۹.۴	۲۴.۶۴۷۳۹	۱۳۸۸	۱۵۷۸۱۷.۵	۲۴.۱۳۸۲۴
۱۳۷۱	۵۱۴۵.۹	۳۳.۰۰۶۹۲	۱۳۸۹	۴۳۴۴۸۵.۵	۲۵.۴۵۰۸۱
۱۳۷۲	۱۴۶۸۳.۲	۳۷.۴۷۰۵۲	۱۳۹۰	۱۴۹۶۴۰۰	۲۱.۹۵۹۲۴
۱۳۷۳	۲۱۴۷۹.۷	۲۲.۵۸۴۲۷	۱۳۹۱	۱۳۱۰۳۶۰	۲۸.۳۷۴۸۴
۱۳۷۴	۲۹۴۳۱.۲	۲۲.۴۱۵۹۷	۱۳۹۲	۱۷۹۴۰۰۰	۳۲.۴۹۸۵۷

-درآمد بر حسب میلیارد ریال است.

-برگرفته از بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران <http://tsd.cbi.ir/Display/Content.aspx>

-نسبت درآمد نفتی به GDP برگرفته از <http://databank.worldbank.org> World development indicators

در قسمت بعد درصدد آن خواهیم بود که این شاخص‌های دوگانه را که در این بخش به گونه‌ای عملیاتی توضیح دادیم، در حین توضیح مهمترین وقایع سیاست خارجی ایران در دوران پس از انقلاب یافته و آن‌ها را پر رنگ کنیم و در نهایت با رسم جدولی حاوی درآمدهای نفتی در آن سالها به فهمی کلی راجع به رابطه نفت و سیاست خارجی در ایران دست یابیم. لازم به ذکر است که ما به هیچ وجه بر آن نیستیم که درآمد نفتی قابلیت تحت تاثیر قرار دادن کلیه خطوط سیاست خارجی ایران را داراست، زیرا جمهوری اسلامی ایران دارای اصول مسلمی است که از متن اسلام استخراج شده و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از آن آنها غافل بود حتی در شرایط بحرانی درآمدهای نفتی. این امر به وضوح در دو دوره اول پس از انقلاب که مورد بررسی این مقاله است مشخص شده است. پر واضح است که به دلیل محدودیت در این نوشتار نمی‌توان تمام وقایع مهم مطرح شده در پژوهش اصلی را ذکر کنیم و علاقه‌مندان می‌توانند تمام این وقایع را در آن دنبال کنند. با این حال

در ادامه قصد بر این است تا وقایعی را که مؤید فرضیه اصلی مقاله است ذکر کرده و نتیجه حاصله را اعلام کنیم.

۳. درآمد‌های نفتی و الگوهای سیاست خارجی در ایران

در این قسمت ما برای اینکه فهم دقیق و گسترده‌ای نسبت به همبستگی‌ها میان درآمد نفتی و تغییرات جهت‌گیری در سیاست خارجی پیدا کنیم و ببینیم آیا می‌توان به الگویی معنادار در این همبستگی بدون توجه به دولت و حزب و یا جناح حاکم رسید، لازم است میزان درآمد‌های نفتی و نسبت آن با تولید ناخالص ملی را در ابتدا بیاوریم و سپس با توجه با تغییراتی که در سیاست خارجی ایران اشاره خواهیم کرد، به تحلیل نهایی خود دست یابیم.

۳-۱. درآمد‌های نفتی و الگوهای سیاست خارجی ج.ا.ا تا پایان دولت سازندگی
علیرغم انتظار، در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی رخ داد و ایران دوران سختی را پشت سر می‌گذاشت، درآمد‌های نفتی آنچنان نزول نکرد. در واقع تا حدی نزول نکرد که بتوان آن را دلیلی برای میل دولت موقت به تساهل در سیاست خارجی و مذاکره با آمریکا در نظر گرفت. به عبارتی در ادامه سیاست‌های دولت محمدرضا شاه، دولت بازرگان، اما با اصول متفاوت، سیاست موازنه منفی را که دکتر مصدق بر آن تأکید داشت، پیگیری کرد. همانطور که می‌دانیم دوره زمامداری دولت موقت بسیار کوتاه بود و این دولت میراث یک انقلاب عظیم را به ارث برده بود. تعجبی ندارد اگر آن را فاقد سیاست خارجی مدون و پی‌ریزی اصول مشخص برای موضعگیری در عرصه سیاست خارجی بدانیم. در این دوره بیشتر شاهد انزوا از جهان با اتکا به همین درآمد‌های نفتی بودیم. اما این بدان معنا نیست که این یک استراتژی فکر شده و مدون بود بلکه بیشتر ناشی از فضای انقلابی بود.

در سال‌های جنگ نیز کم و بیش با شرایط مشابهی مواجه بودیم. در کل در این سال‌ها سیاست خارجی ایران اهداف دوگانه فراملی و ملی را دنبال می‌کرد. تعهدات اسلامی و رسالت انقلابی، تعقیب و تأمین اهداف فراملی را ایجاب می‌کرد و الزامات جنگ اهداف ملی را اولویت می‌بخشید. اما در این دوره، ضرورت‌های جنگ نه تنها اهداف فراملی را به حاشیه نراند بلکه بر اهمیت و اولویت آنها نیز افزود؛ به

گونه‌ای که پیگیری اهداف ملی نیز به عنوان لازمه و پیش‌نیاز اهداف فراملی و اسلامی ضرورت می‌یافت. از اینرو تلاش برای تحقق اهداف فراملی بیش از هر زمان دیگر در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار گرفت. از همین رو بنا به مبانی نظری این مقاله هرگونه نسبت دادن رفتارهای کوتاه مدت این دولتها در این دو دوره به درآمدهای نفتی در آن سال می‌تواند ناشی از پیشداوری و ایرادهای روش-شناختی باشد. به همین ترتیب می‌توان دغدغه‌های فرامرزی این دولت و میل آن به امت‌گرایی و ایجاد تحول در ساختارهای مسلط نظام بین‌الملل و دفاع از مستضعفین جهان و در کل بین‌المللی‌گرایی آن را هم به تبع نمی‌توان با درآمد نفتی تحلیل کرد و آن را نیز می‌بایست در چارچوب آرمان‌گرایی انقلابی دید. که البته نشانگر تاثیرگذاری عمیق همان اصول مسلم در جمهوری اسلامی است که پیشتر ذکر شد. با این حال ذکر این نکته تحلیلی در این دوران هم خالی از فایده نیست که در فاصله زمانی بلافاصله بعد از انقلاب تا قبل از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و روی کار آمدن میرحسین موسوی با کاهش سریع هزینه نظامی، واردات تسلیحات نیز کاهش یافت. بدین ترتیب، ارزش واردات تسلیحات تا ۶۷ درصد از ۴۱۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ کاهش یافت. این در حالی است که درآمد نفت در این سالها کاهش چشمگیری نداشته که بدان واسطه تا این حد هزینه‌های نظامی یک دولت انقلابی پایین بیاید. این را می‌توان تأییدی بر این مدعا دانست که درآمد نفتی خود به خود با هزینه‌های نظامی عجین نشده است و هزینه نظامی حتی در دولت رانتیر با هدف انجام می‌شود. تجاوز عراق و به دنبال آن، افزایش هزینه‌های نظامی و بالا رفتن میزان واردات تسلیحات به نحوی درخور توجه، درحالی‌که درآمد نفتی چندان درخور توجه افزایش نیافته بود، مهر تأییدی بر گفته قبلی ما است. این افزایش ۲۱۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۹ و ۵۰۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۰ می‌باشد که نشان‌دهنده رشدی به ترتیب ۲۱۷ و ۱۳۲ درصد است (Mofid, 1990: 60).

به یک معنا می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک دولت، از بعد از جنگ و در دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی آغاز شد. از این دوره به بعد است که ما واقعاً می‌توانیم از سیاست خارجی مدون دولت و منطق آن و به تبع تلاش برای درک و فهم این منطق حاکم سخن بگوییم. در این دوره علی‌رغم تمام مشکلاتی که به لحاظ سازگار کردن رویکردهای ج.ا.ا با نظریات روابط بین-

الملل وجود دارد، شاید بتوان گفت در سالهای ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، واقع گرایی نسبی بر رویکرد سیاست خارجی ایران غالب بوده است. در این ۸ سال، هاشمی رفسنجانی با عمل گرایی به موازات پایبندی بر اصول انقلاب، برای برپایی یک ایران مقتدر مورد توجه نظام بین الملل تلاش گسترده‌ای با انعطاف پذیری و مصلحت جویی انجام داد تا جمهوری اسلامی از انزوای سیاسی تحمیل شده در ۸ سال جنگ بیرون بیاید. مانند همان عملی که شاه از ابتدا در ذهن داشت، تنها تفاوت این دو دوره در این است که شاه ابزار این اقتدار را نظامی گری و آقای هاشمی رفسنجانی این ابزار را اقتصادگرایی می دانست. اما واقع گرایی هر دو در این است که با مشاهده وجود امکانات ناشی از درآمدهای نفتی و تناسب آن با اهداف ملی، میل به تبدیل ایران به قدرت منطقه داشتند. البته نمی توان اوضاع بحرانی کشور در دوران بعد از جنگ را در شکل دهی به این واقع گرایی نادیده گرفت.

در این دوره نیز بین المللی گرایی را می توان در جهت گیری سیاست خارجی دولت مشاهده کرد. همین بس که حضرت آیت الله خامنه‌ای در ۲۰ خرداد ۱۳۶۸ تصریح کردند که امروز اساسی ترین کار ما این است که دست به دست هم دهیم و کشورمان را بسازیم و امکانات زندگی مرفه برای مردم به خصوص قشرهای فقیر و محروم فراهم کنیم. در سایه یک ایران توسعه یافته تر الگوی فراملی مد نظر نظام مبنی بر صدور انقلاب نیز قابل پیاده کردن بود. زیرا ملتها وقتی تجربه یک جمهوری اسلامی موفق را ببینند از آن درس می گیرند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴-۴۰۱). این پرونگرایی بیشتر از اینکه تقابلی و مانند دوره‌های قبل مبتنی بر تغییر نظام حاکم بین المللی باشد، تعاملی بوده و رنگ و بوی اقتصادی داشت؛ بر همین اساس یکی از سیاستهای این دو برنامه تعاملی فعال با کشورها و نهادهای موثر در اقتصاد جهانی در جهت نهادینه کردن روابط اقتصادی، افزایش جذب منابع و سرمایه گذاری خارجی و فناوری پیشرفته و گسترش بازار صادراتی ایران به منظور افزایش سهم ایران از تجارت جهانی و رشد اقتصادی بود.

از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۰ ایران اقدام به انعقاد برخی قراردادهای نظامی با کشورهای مثل چین و شوروی کرده بود و تا حدی آمار خرید تسلیحات در این سالها بالا رفته بود. اما نمی توان آن را شاخصی برای نظامی گری دولت دانست؛ اوضاع تسلیحاتی ایران بعد از جنگ بسیار وخیم بود و در نتیجه فهم نیاز به خودکفایی در

عرصه تسلیحات بود که دولت را مجاب کرده بود که به فکر تقویت خود در این عرصه باشد. به جرأت می‌توان گفت که این افزایش توجه به بنیه نظامی ناشی از افزایش درآمد نفتی نبوده زیرا دقیقاً از سال ۱۳۷۱ به بعد که درآمد ایران از محل استخراج و فروش نفت به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد ما شاهد کاهش هزینه‌های نظامی هستیم. در واقع در مقایسه با سالهای ۷۱-۱۳۶۹ و فضای بعد از جنگ که در حدود یک سوم درآمد نفتی ایران صرف هزینه‌های نظامی می‌شد، از سال ۱۳۷۲ به بعد دیگر شاهد چنین هزینه‌هایی نیستیم. البته شاید بتوان کاهش قیمت نفت در سالهای بعد و بحران بدهی‌های ایران بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار را دلیلی بر کاهش هزینه‌های نظامی دانست (احتشامی، ۱۳۷۸: ۱۸۹)، اما نکته‌ای که به کار ما می‌آید این است که در دوره هشت ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی ایران با وجود درآمدهای بالای نفتی میلی به سمت نظامی‌گری از خود نشان نداد و تمایل به امنیتی کردن مسائل نداشته و به قول یک مقام آمریکایی، ایران تنها تاحدی تسلیحات خریداری می‌کرد که مورد نیاز برای دفاع مشروع باشد. در عوض مهمترین وجوه سیاست خارجی ایران در این دوره را می‌توان در تقویت سازمانهای همکاری اقتصادی، منطقه‌گرایی اقتصادی، استفاده از سازوکارهای سازمان ملل برای بازسازی کشور و سیاستهایی که تماماً متمرکز بر اولویت اقتصاد است دانست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۱-۴۲).

پس به طور خلاصه در این دوره ما شاهد بودیم: بین‌المللی‌گرایی، اقتصادگرایی به منظور استقلال و حرکت در مسیر واقع‌گرایی.

۳-۲. درآمدهای نفتی و الگوهای سیاست خارجی ج.ا.ا تا پایان دولت اصلاحات با به قدرت رسیدن خاتمی، سیاست خارجی ایران وارد مرحله جدیدی شده و از حالت مقابله به سمت مصالحه‌گرایی پیدا کرد. به دلیل اهمیتی که درآمد نفتی در این دوره دارد باید آن را پیش از همه ذکر کرد. در این دوره یعنی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ ما شاهد تقریباً ۵ برابر شدن درآمدهای نفتی کشور هستیم. به غیر از دو مقطعی که این درآمدها در سال ۱۳۷۷ و ۱۳۸۰ با کمی کاهش مواجه شد، در تمام سالها با افزایش چشمگیر آن روبرو هستیم.

اصل حاکم بر سیاست خارجی در این دوره تنش‌زدایی بود و بر این اساس در این دوره می‌بایست شرایط مساعدی برای توسعه روابط ایران با سایر کشورها و بویژه با بازیگران اصلی نظام بین‌الملل فراهم می‌آمد. این در واقع ادامه همان رویکرد واقع‌گرایی نسبی در دوره قبل است. در این دوره نگاه دولت بیشتر از اینکه معطوف به مصالح اسلامی باشد به سمت منافع ملی سوق پیدا کرد و میل دولت به تقویت جایگاه و منزلت ایران و ایرانی در جامعه بین‌المللی بود. حتی در این راستا هرآنچه که در داخل می‌توانست مانع این امر شود را از سر راه برداشت که همانا محدودیت‌های سیاسی دوران سازندگی بود و آن را تبدیل به گفتمان توسعه سیاسی کرد تا به لحاظ داخلی هم کشور کشش مسئولیت‌های جدید بین‌المللی را به لحاظ نظری و عملی داشته باشد. شاخص اصلی این مسئولیت هم طرح گفتگوی تمدن‌های سید محمد خاتمی در این دوره بود. وی برای ایران مسئولیتی فرهنگی در قبال جهان و جهانیان قائل بود و با تکیه بر پشتوانه فرهنگی ایران و در نظر داشتن تنش‌زدایی به عنوان اصلی عقلانی، در پی نزدیکتر ساختن ملل و فرهنگ‌های جهان به هم بود. وی در این زمینه تا حدی موفق هم بود تا جایی که مجمع عمومی سازمان ملل سال ۲۰۰۱ را سال گفتگوی تمدن‌ها نام نهاد. در این دوره شاید بیشتر از هر دوره‌ای شاهد تمایلات بین‌المللی ایران در راستای مصالحه و همزیستی با دگران و ایجاد فضایی بهتر برای زیست بین‌المللی هستیم و این به مفهوم بین‌المللی‌گرایی مذکور در فصل نظری بسیار نزدیکتر است. این نطق خاتمی به خوبی بیانگر این موضعگیری است: "جمهوری اسلامی ایران نه تنها خواهان استقرار یک نظام مردم‌سالار در درون خود است، بلکه منادی و دعوت‌کننده به نوعی دموکراسی بین‌المللی است." در این دوره ایران به شدت از انزوای پرهیز می‌کرد و سعی می‌کرد در حل و فصل بحران‌های بین‌المللی با تکیه بر اصول اساسی دولت یعنی مفاهیم و مذاکره به حل آنها مبادرت ورزد. بهترین نمونه در این مورد ماجرای بحران افغانستان و حضور آمریکا در آن پس از حمله ۱۱ سپتامبر است. در حالیکه ایران می‌توانست با در نظر گرفتن افغانستان به عنوان عمق استراتژیک خود و یا به عنوان برادران شیعی خود در این مورد موضع سخت‌افزاری اتخاذ کند، و یا حتی می‌توانست انزوا پیشه کرده و آن را مسئله‌ای نامربوط به سیاست خارجی ایران بشمارد (گفتمانی که از ۲۵ شهریور تا ۲۳ مهر ۱۳۸۰ بر سیاست خارجی ایران حاکم شد)، جهت‌گیری بیطرفی فعال را اتخاذ نمود. این سیاست بر پایه اصل

تفکیک و بازدارندگی استوار بود و بر اساس آن تمام تلاش ایران بر این بود که این مسئله را از طریق تأکید بر نقش محوری سازمان ملل در مدیریت بحران و جلوگیری از وقوع تهاجم نظامی آمریکا به طالبان حل و فصل نماید. در کل محورها و عناصر حضور فعال ایران در بحران افغانستان، به کارگیری سیاست افناعمی با جای سیاست اجبار، چانه‌زنی، اجتناب از درگیری نظامی، دفاع همه‌جانبه و اتحاد برای صلح و تنش‌زدایی بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۹۱-۸۸). نمود بارز این تاکتیکها را می‌توان در بحران عراق و مسئله هسته‌ای ایران و تلاش ایران برای حل مسئله به دور از رویکرد تقابلی و با تأکید بر مذاکره و عقلانیت نیز مشاهده کرد.

بر همین اساس می‌توان فهمید که در این دوره هم علیرغم درآمدهای کلان نفتی دولت در ایران به غیر از چند موافقتنامه دفاعی-امنیتی که آن هم در راستای تنش‌زدایی و نزدیکتر شدن به همسایگان منطقه‌ای بود، گرایش چندانی به سوی وارد کردن حجم زیادی از تسلیحات نداشته و این بیشتر به اعتقاد این دولت به قدرت نرم‌افزاری مبتنی بر مصالحه بوده است تا قدرت سخت‌افزاری مبتنی بر مقابله. اگرچه نه مانند دولت قبلی اما این دولت هم به منظور گسترش روابط خود با کشورهای دیگر و تقویت جایگاه ایران به لحاظ منزلتی در منطقه و جهان، گرایشهای اقتصادی مشخصی را از خود بروز داد. البته جای شک ندارد که اولویت این دولت بر مسئله فرهنگ و منزلت بود و نمی‌توان آن را اقتصادگرا نامید. اما بالاخره از آنجایی که دولتی واقعگرا بود، پیشرفت اقتصادی را هم به عنوان اصلی اساسی در قدم نهادن کشور به عرصه مبادلات و مناسبات جهانی و فعال بودن آن در این جامعه می‌دانست.

پر واضح است که سیاست خارجی ایران در این دوره سیاستی عمل‌گرایانه و واقعگرایانه‌تر از دوره قبل است، زیرا در این دوره از مقابله با دیگران کاسته شد، و بر اساس ضروریات مورد نیاز کشور یعنی بازیابی اعتبار بین‌المللی از دست رفته، تدوین شد. در این دوره، دولت اصل همزیستی، همگرایی و همکاری را در مرکز ثقل خود قرار می‌دهد و از منطق مفاهیم پیروی می‌کند که مبنایی برای اعتمادسازی در سیاست خارجی است و از هرگونه شعارهای تنش‌زا و آرمانگرایانه که منافع ملی ایران را به خطر بیاندازد پرهیز می‌کند.

در این دوره ما شاهد بودیم: واقع‌گرایی، بین‌المللی‌گرایی فرهنگی بر اساس مصالحه، اقتصادگرایی معطوف به اعتبار بین‌المللی.

۳-۳- درآمدهای نفتی و الگوهای سیاست خارجی ج.ا.ا تا پایان دولت احمدی نژاد سال ۱۳۸۴ دو رویداد بزرگ آغازیدن گرفت. ابتدا سیر صعودی نجومی و شگفت-انگیز درآمدهای نفتی در حدی که درآمد نفتی ایران در هشت ساله مورد بحث بیش از نصف درآمدهای تاریخ نفتی ایران را تشکیل می‌داده است و دوم روی کار آمدن محمودی احمدی‌نژاد به عنوان یک قدم گام تهاجمی در عرصه سیاست خارجی. در این دوره اگرچه درآمدهای نفتی به طرز سرسام آوری افزایش یافت و دولتمردان و شخص آقای احمدی‌نژاد را به فکر برداشتن گامهای بلند در عرصه سیاست خارجی انداخت (Gasiorowski, 2007: 126)، اما این به هیچ وجه با واقع‌گرایی ناشی از افزایش درآمد زمان پهلوی دوم و حتی دو دوره قبل یکسان نیست. در آن دوره‌ها علاوه بر توانایی‌های ناشی از این درآمدها، محدودیت‌های ناشی از رانتیر و تک محصولی بودن ایران مد نظر دولتمردان بوده و چندجانبه‌گرایی و تنش-زدایی در سیاست خارجی را تا حد ممکن رعایت می‌کردند تا بتوانند روابط خود را با جامعه جهانی حفظ کرده و به لحاظ دفاعی-امنیتی و اقتصادی-تکنولوژیک از آنها استفاده کرده و همگام با آنها باشند. درحالی‌که در این دوره آقای احمدی‌نژاد و دولت متبوعه بیشتر سعی در رفتارهای تهاجمی از طریق شعارهای آرمانی بودند. اگرچه در این دوره ما شاهد رفتارهایی هستیم از قبیل چندجانبه‌گرایی دولت و سوق یافتن به سمت کشورهای ذره و کشورهای آمریکای لاتین و البته گرایش به سمت قدرتهایی مثل چین و روسیه، اما صرف این رفتارها نمی‌توانند نشان از واقع‌گرایانه بودن سیاست خارجی باشند. در این دوره مانند دوره‌های ابتدایی انقلاب، دولت در فکر تغییر بی‌نظمی جهانی و استقرار نظم مورد علاقه خود بود. این تکیه بر ایدئولوژیک کردن سنت اسلامی و سعی در اعمال آن در سطح جهانی عین آرمان‌گرایی است. اعلام مواضعی از قبیل متهم ساختن غرب به پیگیری آپارتاید هسته‌ای و علمی علیه ایران، تشدید ضدیت با سیاست‌های جهان‌گستر و یکجانبه‌گرایی آمریکا و اظهارات شدید ضدصهیونیستی و از سرگیری فعالیتهای مربوط به غنی‌سازی اورانیوم، همه و همه آنها بدون مهابا و توجه به مصلحت مد نظر رهبری نشان از آن داشت که دیگر عمل‌گرایی سالهای ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در سیاست خارجی ایران اولویت ندارد و واقع‌گرایی سالهای ریاست جمهوری سید محمد خاتمی هم در مقام مواجهه با موجهای بلند آرمان‌گرایی به فراموشی سپرده شده است؛ چرا که جمهوری اسلامی ایران، دولتی حداکثری است که به تعبیر احمدی‌نژاد اهداف و کارویژه آن را کتاب و سنت

مشخص می‌کنند و نه مصلحت (Gasiorowski, 2007: 132). این عبارات کاملاً بیانگر آرمان‌گرایانه بودن سیاست خارجی در این دوره است. سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد قطعاً بین‌المللی‌گرا است اما برون‌گرای تقابلی. وی سعی در تغییر جهان داشت. به اعتقاد گازیوروسکی، آرمان‌گرایی اسلامی محمود احمدی‌نژاد، در واقع بسیار آرمان‌خواهانه و حداکثری است. او بر این عقیده است که احمدی‌نژاد بعد از به قدرت رسیدن، غیر منتظره و با چرخشی ناگهانی، سیاست خارجی ایران را به سمت تجدید شعارهای دههٔ اوئل انقلاب سوق داد و با در پیش گرفتن سیاست تجدیدنظرطلبانه با جهان خارج، در برهم زدن نظم حاکم بر نظام بین‌المللی و ایجاد نظم جدید بسیار کوشید. احمدی‌نژاد با تأکید بر لزوم حضور مبتکرانه و کارشناسانه در جریان‌سازی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای با هدف تأثیرگذاری می‌افزاید که سیاست خارجی دورهٔ جدید، تهاجمی، اما نرم-افزارانه از جنس مناسبات بین‌المللی است و مواضع ما به گونه‌ای نخواهد بود که به اتخاذ سیاستی منفعلانه و دفاعی مجبور گردیم.

اگرچه در این دوره دولت احمدی‌نژاد رشد چشمگیری در مناسبات اقتصادی کشور با چین و روسیه ایجاد کرد، اما نمی‌توان آن را دلیلی بر اقتصادگرا بودن دولت ناشی از درآمد نفتی مانند دولت سازندگی دانست. زیرا در این دوره زیربنایی برای رشد اقتصادی تولید محور و ایجاد صنایع پیشرفته ایجاد نشد. رویکرد سخت‌افزاری این دولت نیز ناشی از تهاجمی بودن جنس سیاست خارجی آن بود و در واقع به دلیل تحریم‌های بین‌المللی ما امکان خرید تسلیحات در این دوره را به اندازه‌ای که می‌خواستیم نداشتیم. بزرگترین منبع تسلیحات ما در این دوره روسیه بود و فروش سلاح توسط آن به ایران همیشه مورد مناقشه میان این کشور و آمریکا بوده به همین دلیل سیل صدور تسلیحات در این دوره وجود ندارد بویژه در حدی که بتوان به این دولت برچسب نظامی‌گری زد. در واقع بیشتر درآمدهای نفتی کلان در این دوران بدون هدف‌گیری اقتصادی یا نظامی صرف اهداف آرمانی، یارگیری، اقناع دیگران و بین‌المللی‌گرایی تقابلی شد. تنها چیزی که در این دوران بیشتر از داشتن هدف و پیشرفت به چشم می‌خورد، بلندپروازی و ساختن نماد برای نشان دادن پیشرفتهای (علمی و تکنولوژیک) که هرگز به لحاظ زیربنایی رخ نداده بود، است.

در مجموع، سیاست خارجی ایران در این دوره، با تمام بی‌ثباتی‌ها، نقصها و کاستیهایش شاید بتوان کاریکاتوری از همان استقلال خواهی و سیاست مستقل

ملی در نظر گرفت که در قالب شخصیت ماجراجوی احمدی نژاد و بر پایه اصول فراملی قانون اساس و ارزشهای انقلاب با عروج درآمدهای نفتی مجدداً ظهور کرد.

دولت	وزگیهای سیاست خارجی	جهت‌گیری کلان سیاست خارجی	درآمد نفتی
دولت سازندگی	- واگرایی شدید سیاست خارجی با قدرت هم‌زمان - بازتولید شدن گفت‌وگو مقاومت - گرایش به سیاست دسته‌جمعی در حوزه نفت - تضعیف رابطه سیاست داخلی و خارجی	- بین‌المللی‌گرایی - اقتصادگرایی به منظور استقلال - واقع‌گرایی	از ۱۵۱۵.۱ میلیارد ریال تا ۳۶۴۴۶.۷ میلیارد ریال
دولت اصلاحات	- گرایش به سیاست دسته‌جمعی در حوزه نفت - حضور فعالانه در مسائل منطقه‌ای و جهانی	بین‌المللی‌گرایی فرهنگی بر اساس مصالحه - اقتصادگرایی معطوف به اعتبار بین‌المللی - واقع‌گرایی	از ۲۲۵۳۰ میلیارد ریال تا ۱۸۶۳۴۲.۴ میلیارد ریال
دولت محمود احمدی‌نژاد	- رادیکال بودن سیاست خارجی - جسارت در عرصه‌های بین‌المللی - گرایش به شخصی شدن سیاست خارجی - متصور بودن جایگاه ویژه برای خود در سلسله مراتب نظام بین‌الملل - شعارزدگی در سیاست خارجی - دامنه بالای بازیگری در عرصه سیاست منطقه‌ای - تضعیف مطلق هزینه - فایده و پیگیری سیاست خارجی پرهزینه	- بین‌المللی‌گرایی تقابلی - رادیکالیسم در جهت حفظ استقلال - آرمان‌گرایی	- از ۱۸۱۸۸۱.۲ میلیارد ریال تا ۱۷۹۲۰۰۰ میلیارد ریال

جدول دو - درآمدهای نفتی و جهت‌گیری سیاست خارجی دولتها در ج.ا.

۴. نتیجه‌گیری

همانطور که نشان داده شد، همبستگی‌های میان درآمد نفتی بالا و البته جهش‌های ناگهانی این درآمدها با جهت‌گیریهای اساسی سیاست خارجی که در بخش نظری مورد بحث و بررسی قرار دادیم، وجود دارد. نکته مهم این است که ما در این نوشته تا حدی متوجه شدیم که عامل درآمد نفتی در سیاست خارجی دولتهای حاکم بر ایران سهم به‌سزایی در کنار عوامل دیگر داشته است و نمی‌توان از آن غافل بود. به هر ترتیب ما بر این عقیده نیستیم که این عامل به صورت منفرد تعیین‌کننده این جهت‌گیری‌ها است و پس از این بررسی‌ها به این مطلب رسیدیم که نمی‌توان در طول ۶۰ سال حکومت دولت رانتیر در ایران شباهت سیاستگذاری‌های دو دولت کاملاً متفاوت به لحاظ ارزشی و ساختاری را ناشی از تصادف دانست. در واقع کار

ما بررسی یک عامل مهم در این دوره‌ها بوده که تاحدی تأثیر آن را بر این شباهت در سیاست‌گذاری‌ها بسنجیم.

در این مقاله به این نتیجه رسیدیم که هر زمان درآمدهای نفتی روندی صعودی را داشته، ما سیر واقع‌گراتر شدن دولت حاکم را پیش رو داشتیم. این را به خوبی می‌توان در سیاست‌های واقع‌گرایانه دولتهای هاشمی رفسنجانی و خاتمی دید. در این سالها آنچه بیش از همه مطرح بوده اولویت منافع ملی کشور بر سیاست‌های آرمانگرایانه و تناسب امکانات با اهداف بوده است. در هیچ دوره‌ای ما شاهد نظامی‌گری به دلیل شوق به نظامی‌گری ناشی از درآمدهای بالا نبودیم. در هر دوره هدف اصلی که با توجه به امکانات تعیین می‌شد تقویت جایگاه و منزلت ایران در منطقه و جهان بوده است. اما در دوره‌های مختلف ابزار تحقق این هدف متفاوت بوده، و لزوماً هم به درآمدهای نفتی مرتبط نبوده. ایران بویژه در دوره بعد از انقلاب اسلامی جزو کشورهایی بوده که هزینه‌های نظامی پایینی داشته است. تا سال ۲۰۰۶ ایران پنجاه و چهارمین کشور جهان به لحاظ سهم هزینه‌های نظامی از تولید ناخالص داخلی کشور است. بر اساس آمار سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) ایران با هزینه متوسط سالانه ۱۰ میلیارد دلار که ۲ و نیم درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را شامل می‌شود، در رده ۵۴ از ۱۷۳ کشور جهان قرار دارد. البته این را هم باید ذکر کرد که آمار نظامی برخی کشورها از جمله ایران محرمانه محسوب می‌شود و هیچ رقم رسمی درباره این آمار ارایه نمی‌شود.

در ضمن متوجه شدیم که تأثیر شخصیت رهبران و اوضاع درونی کشور هم در این دوره‌ها نمی‌توان نادیده گرفت و بارزترین مثال در این زمینه هم آخرین دولتی است که مد نظر قرار دادیم یعنی دولت محمود احمدی‌نژاد. در مورد اوضاع داخلی هم همانطور که قبلاً هم ذکر کردیم، تصمیمات یک دولت انقلابی را نمی‌توان با عاملی قویتر و پررنگ‌تر از خود انقلابی بودن تحلیل کرد، و ربط دادن بیش از حد اتفاقات و جهت‌گیری‌ها به عوامل غیر از آن می‌تواند تا حدی سبب ایراد روش-شناختی و اشتباهات محاسباتی شود.

در هیچ دوره از دوره‌های مورد بررسی ما شاهد انزوای در سیاست خارجی ایران نبودیم. مگر در دوره اوایل انقلاب که ناشی از قیمت نفت نبود بلکه ناشی از ایده‌های مسولان نظام بر ناعادلانه بودن نظم و نظام بین‌المللی بود. در هر دوره‌ای

بین‌المللی‌گرایی مد نظر حاکمان اگرچه با دیگری کمی متفاوت بود، اما همیشه ایران خود را در جایگاهی می‌دیده که توانایی قبول مسئولیت‌های فراملی را داشته یا می‌توانسته داشته باشد. از این رو می‌توان گفت می‌توان بسترین همبستگی را میان درآمدهای بالای نفتی و بین‌المللی‌گرایی دید. در جایگاه بعدی این همبستگی از همه بیشتر میان این درآمدها و واقع‌گرایی دیده می‌شود و در نهایت این که پیوند محکمی میان این درآمدها حتی در هنگام جهش‌های ناگهانی و حرکت به سوی نظامی‌گری صرف و یا سازندگی اقتصادی دیده نشد. تنها چیزی که بود، سیاست معطوف با تقویت استقلال و منزلت بین‌المللی بود که در هر دوره یک ابزار خاص را برای خود برمی‌گزید.

همانطور که از بررسی شواهد و مدارک پیداست بین‌المللی‌گرایی مورد نظر ما در خلال بحث تا حد ممکن تأیید شد. اما نظامی‌گری‌ای که ما در ابتدا مد نظر داشتیم هزینه‌های بالای نظامی تنها و تنها به دلیل سرمستی از درآمدهای بالای رانتی باآورده بود. در حالیکه در انتها متوجه شدیم هیچگاه در ایران به عنوان یک دولت رانتیر درآمدهای بالای نفتی ختم به سرمستی نظامی نشده بلکه در هر دوره‌ای به هدف خاصی معطوف شده بود. در دوران آقای هاشمی رفسنجانی کسب جایگاه برتر در منطقه از طریق تقویت بنیه اقتصادی و آنچه سازندگی خوانده می‌شد و در دوران آقای خاتمی این درآمدها در جهت کسب و بازیابی اعتبار از دست‌رفته ایران در دوره‌های قبل به لحاظ بین‌المللی و اعاده شأن و منزلت ایران و ایرانی هزینه شد.

اگر کمی سخت‌گیرانه برخورد کنیم باید بگوییم که رابطه‌ای معنا دار میان درآمد رانتی بالا و نظامی‌گری و اقتصادی‌گری وجود ندارد، زیرا در یک دوره این درآمدها ختم به یکی و در دوره‌ای دیگر هم ختم به دیگری شد. پس با اطمینان نمی‌توان گفت ما هرگاه درآمد بالای نفتی داشته‌ایم به سمت نظامی‌گری یا اقتصادگرایی سوق می‌بایم. در عوض با اطمینان نسبی می‌توان گفت که هرگاه درآمد نفتی ایران به عنوان یک دولت رانتیر سیر صعودی داشته است، ما شاهد گرایشهای استقلال‌جویانه معطوف به کسب و حفظ جایگاه بین‌المللی و قبول مسئولیت‌های منطقه‌ای هستیم. حتی در دوره آقای احمدی‌نژاد هم این استقلال-طلبی نمود بسیاری یافت اما چون در قالب شخصیت وی ظاهر شد، بیشتر جنبه آرمان‌گرایانه به خود گرفت تا واقع‌گرایانه. و البته این استقلال‌خواهی به تبع سبب

می‌شد که سیاست خارجی ایران تهاجمی جلوه کند. به عبارتی می‌توان گفت گویا تهاجمی شدن سیاست خارجی با درآمدهای نفتی ایران رابطه‌ای مستقیم داشته است.

پی‌نوشت

1. Studies in the Economic History of the Middle East: From the Rise of Islam to the Present day.

منابع

- ابراهیمی، شهروز (۱۳۸۸) «بررسی و اسازانه نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران و پیوند آن با واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره چهارم، صص ۱۳۸-۱۱۵.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸) سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع، امنیت، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷) روابط خارجی ایران ۵۷-۱۳۲۰، تهران، قومس.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۷۸) دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خان، مشتاق. اچ (۱۳۸۶) رانت‌ها، رانت‌جویی و توسعه اقتصادی، ترجمه محمد خضری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۱) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.
- کگلی، چارلز دلیو؛ ویتکف، اوجین آر (۱۳۸۸) سیاست خارجی آمریکا (الگو و روند)، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران.
- مهرآ، محسن؛ ابریشمی، حمید و زمان‌زاده نصرآبادی، حمید (۱۳۸۹) مصیبت منابع یا نهادها؟: مطالعه موردی کشورهای صادرکننده نفت، پژوهشنامه اقتصادی، سال دهم، شماره سوم، صص: ۳۳-۲۰۵.
- میرترابی، سعید (۱۳۹۱) درآمدی بر اقتصاد سیاسی نفت و مسائل نفت ایران. تهران، قومس.
- میرترابی، سعید (۱۳۹۱) هفت قاعده سیاست خارجی نفتی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره اول، صص ۴۳-۲۰۹.

- Busby, Joshua W & Monten, Jonathen (2008) "Without Heirs? Assessing the Decline of Establishment Internationalism in U.S Foreign Policy" *International Relations Quarterly*, Vol. 6, No. 3, Pp. 451-472.
- Cox, R. W. (1981) "Social forces, States and World orders: Beyond International Relations Theory." *Millenium* 23, 2: 126- 55 (Reprinted in Linklater, ed., 2000).
- Gasiorowski, Mark (2007) "The New Aggressiveness in Iran`s Foreign Policy" *Middle East Policy*, Vol. X17, No. 2, Pp. 125-130.
- <http://databank.worldbank.org/data/views/variableselection/selectvariables.aspx?source=world-development-indicators#>
- Kolarich, Mack (2010) *Foreign Policy of the Andean Rentier State: Two-Level; Games and Nationalist Policies*, Carleton College, Comprehensive Exercise.
- Levin, Geoffrey (2011) "From Isolationism to Internationalism", *Policies and Politics of the American Emergency State*, December 9.
- Mahdavy, Hussein (1970) "The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier State: The Case of Iran, " in M. A. Cook, ed., *Studies in Economic History of the Middle East* London: Oxford University Press.
- Mofid, Kamran (1990) *The Economic consequences of the Gulf War*, London, Rutledge.
- Plano, Jack C. & Olton, Ray (1988), *The International Relations Dictionary*, California: Longman.
- Schwartz, Rolf (2004) *State Formation Processes in Rentier States: the Middle Eastern Case*, ECPR Standing Group on International Relation, Section 34.
- Walt, S. (2000) "Alliances: Balancing and Bandwagoning." In Art and Jervis, eds.
- Waltz, Kenneth (2008) *Realism and International Relations*, Routledge.
- Wilson, Peter (2011) "Idealism in International Relations", Published in Dowding, K. *Encyclopedia of Power*. Thousand Oaks, USA: Sage Publication, PP. 332-333.

